

## بررسی عناصر مشترک در شاهنامه و سرود نیلونگن

### دکتر کامبیز صفیئی

استادیار زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

### چکیده

حماسه شاید قدیمی‌ترین گونه روایی نباشد، اما به یقین، مسلط‌ترین گونه در تمام دوره‌های باستان و سده‌های میانی بوده است. حماسه و اسطوره در تمام فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها، چه به صورت شفاهی و چه به صورت نوشتاری، دیده می‌شود. حماسه از اسطوره تغذیه می‌کند و در بعضی فرهنگ‌ها ادامه آن است. ادبیات جهان سرشار از عناصر حماسی - اسطوره‌ای است. این عناصر در دو اثر برجسته در ادبیات ایران و آلمان، شاهنامه و سرود نیلونگن، نیز به روشنی دیده می‌شود؛ عناصر مشترکی چون پهلوانان اسطوره‌ای، وجود حیوانات مافوق طبیعی، جنگ و نبرد و کین‌خواهی و... در این جستار، نگارنده ضمن بیان پیشینه تاریخی هر دو اثر، به‌طور مفصل، به بررسی و مقایسه ابرقهرمان - پهلوان (رستم و زیگفرید)، جهان‌بینی، تفاوت دیدگاه، ویژگی‌های مشترک حماسی و تاریخی، و مضمون‌های مشترک این دو اثر جاودان در ادبیات حماسی ایران و آلمان پرداخته است.

**کلیدواژه‌ها:** اسطوره، حماسه، ادبیات جهان، سرود نیلونگن، شاهنامه.

---

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۹/۱۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱۲/۲۳

Email: Safiie.kambiz@gmail.com

**مقدمه**

اسطوره و حماسه نمودهایی از فرهنگ عامه در جوامع گوناگون هستند که پیش از ادبیات آنها پدید آمده، اما با آن ارتباط تنگاتنگی پیدا کرده‌اند. با وجود آنکه فرهنگ‌های مختلف تفاوت‌های فراوانی با یکدیگر دارند، به‌لحاظ مضمون‌های اسطوره‌ای و حماسی شباهت‌های بسیاری بین آنها دیده می‌شود. در ادبیات حماسی ملل مختلف، شاهد ظهور آثار بزرگ و جاودانی همچون *ایلیاد* و *ادیسه* اثر هومر در یونان باستان و *سرود نیبلونگن*<sup>۱</sup>، اثر یک شاعر ناشناس اتریشی که شاهکار بزرگ حماسی اقوام ژرمنی در آلمان به‌شمار می‌رود، هستیم. شاهنامه نیز برجسته‌ترین اثر حماسی ایرانیان است. قرن چهارم هجری در ایران و قرن دوازدهم میلادی در آلمان، از دوره‌های برجسته و درخشان ادبیات حماسی هر دو سرزمین به‌شمار می‌روند. در ایران‌زمین، از آن‌روی که حکومت‌های سامانی و غزنوی توجه زیادی به ادب پارسی - به‌ویژه مدح و ثناگویی - داشتند، از شاعران حمایت کردند و این موضوع سبب رشد و شکوفایی شعر و شاعری در آن دوران شد. در اروپای قرن دوازدهم نیز با آنکه تحجّر قرون وسطایی هنوز ادامه داشت، مایه‌هایی از بازگشت به دوره کلاسیک - دوران پیش از قرون وسطی - و مکتوب کردن اندیشه‌ها، عقاید، و داستان‌ها به‌چشم می‌خورد. تجربه حضور در این دوره‌ها، چه در شرق و چه در غرب، انسان روی‌گردانده از زمان حال را به بازسازی آنچه در گذشته خویش داشته، کشانده است. *شاهنامه* و *سرود نیبلونگن* از جمله برترین آثاری هستند که در آنها اسطوره‌های کهن و حماسه‌های پیشین دو ملت ایران و آلمان زنده شده‌اند. (بهجت ۱۳۸۶: ۳۲)

---

**1. Nibelungenlied**

اسطوره و حماسه‌های کهن با وجود تفاوت‌های مکانی، اعتقادی، و آیینی در میان ملل مختلف، قرابت‌ها و شباهت‌های گاه شگفت‌انگیزی از منظر اصول اساسی شکل‌دهنده با یکدیگر دارند. هدف از نگارش این مقاله بررسی و مقایسه برخی عناصر مشترک، از جمله، ابرقهرمانان<sup>۱</sup>، جهان‌بینی انعکاس‌یافته در دو اثر، ویژگی‌های تاریخی آنها و یافتن مضامین مشترک آنها مبتنی بر روش‌شناسی ادبیات تطبیقی است.

ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های مهم علوم انسانی است که مانند سایر مباحث آن، در مسیر تاریخی خود رشد و تکامل داشته است و از این رو، نمی‌توان برای آن تعریف یا نظریه‌ای واحد و منسجم بیان کرد؛ با وجود این، با در نظر گرفتن تعاریف متعدد ارائه‌شده، می‌توان گفت ادبیات تطبیقی، یعنی نقد علمی ادبیات متعلق به دو یا چند زبان و فرهنگ متفاوت با یکدیگر به شیوه‌ای قیاسی و تطبیقی.

از جمله نخستین ادیبان و نویسندگان آلمانی که تلاش کردند با ترجمه شاهنامه، ملت آلمان را با اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی آشنا کنند، فریدریش روکرت<sup>۲</sup> (۱۸۶۶-۱۷۸۸م) شاعر، مترجم و استاد زبان‌های شرقی در آلمان بود. وی در ۱۸۲۸ میلادی داستان رستم و سهراب را به زبان آلمانی ترجمه کرد. ژوزف فن‌هامر پورگشتال<sup>۳</sup> (۱۸۵۶-۱۷۸۸م) نیز در ۱۸۱۸ میلادی زندگینامه رمانتیکی درباره فردوسی نوشت. وی در قرن هجدهم میلادی، در اورشلیم (بیت‌المقدس) با شنیدن سخنانی از یک درویش ایرانی درباره فردوسی، پی به آوازه او و شاهنامه برده بود. این ادیب سرشناس آثار برجسته دیگری از ادبیات فارسی را نیز به زبان آلمانی ترجمه کرده است که از میان آنها می‌توان به گلستان سعدی و

---

1. Superhero                      2. Friedrich Rückert  
3. Joseph von Hammer Purgstall

بخش‌هایی از قرآن کریم اشاره کرد؛ علاوه بر اینها، می‌توان از یورگن الرز<sup>۱</sup> نام برد که با انتشار کتاب رستم؛ پهلوان افسانه‌ای از شاهنامه<sup>۲</sup> کوشید آبرپهلوان حماسی ایران را معرفی کند.

نویسندگان و شرق‌شناسان در اروپا و آمریکا، آثار و نقدهای زیادی در مورد شاهنامه فردوسی به چاپ رسانیده‌اند، ولی در حوزه ادبیات تطبیقی و مقایسه آن با سایر آثار حماسی جهان، از جمله مقایسه تطبیقی شاهنامه با سرود نیلونگن، پژوهش‌های اندکی انجام شده است که از میان آنها در ایران می‌توان به مقاله حمیده بهجت با عنوان «کوششی بر مقایسه شاهنامه و سرود نیلونگن» (۱۳۸۶) به زبان آلمانی اشاره نمود. نویسنده این مقاله ابتدا ساختار و محتوای هر دو اثر را مقایسه و سپس پدیده‌ها و نمادهای مشترک در آنها را بررسی کرده است؛ پژوهشی دیگر در این حوزه مقاله «بررسی تطبیقی نیکی و پلیدی در دو حماسه شاهنامه فردوسی و سرود نیلونگن» (۱۳۹۰) از الهام رحمانی مفرد است. وی در این مقاله، به بررسی نظام دوقطبی و تفاوت‌های شخصیتی و خصلت‌های پلید انسانی مثل رشک، خشم، حسد و لغزش در این دو اثر حماسی پرداخته است. لازم است ذکر شود که سرود نیلونگن در ایران فقط با ترجمه اسماعیل سعادت که آن هم از روی متن فرانسوی انجام شده، در دسترس است.

### بحث و بررسی

حماسه در عربی به معنی دلاوری و شجاعت است. این اصطلاح در ایران در دوران متأخر، معادل کلمه Epic در ادبیات غرب قرار گرفته است. ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق. م.) در تقسیم‌بندی ادبیات، حماسه را یکی از انواع ادبی دانسته است و

---

1. Jürgen Ehlers

2. Rostam: Die Legenden aus dem Schahname

منتقدان دوره رنسانس یا پایه‌گذاران کلاسیسیزم آن را بالاترین نوع ادبی نامیده‌اند. حماسه یکی از انواع شعر روایی است؛ شعری طولانی که معمولاً بر شرح احوال و اعمال خارق‌العاده قهرمانی متمرکز می‌شود و با حوادث مهم غیر معمول که غالباً به سرنوشت یک قبیله یا ملت و گاه به‌طور کلی، نژاد بشری مربوط است، سروکار دارد. فضای حماسه‌ها اغلب، کل جهان یا دست‌کم جهانی است که تا روزگار شاعر شناخته شده است. از مشخصات این نوع ادبی عظمت و جلال جنگجویانه آن، برجستگی موضوع و قهرمانان آن است. عشق را نیز به شرطی که برجسته و بزرگ باشد، می‌توان در خلال موضوعات آن جای داد. قهرمانان حماسه باید به‌لحاظ ویژگی‌ها کامل باشند؛ به‌گونه‌ای که حتی خطاهای آنها نیز خالی از جنبه‌های قهرمانی نباشد. (سیدحسینی ۱۳۷۶: ۱۱۰)

منشأ حماسه‌ها، تاریخ اولیه و اسطوره‌های ملت‌ها است. در واقع، حماسه‌ها تاریخ منظوم ملت‌ها محسوب می‌شوند که زمان و مکان در آنها اهمیت و نقش چندانی ایفا نمی‌کند و عموماً نام نویسنده معلوم نیست. زبان آن، زبانی خاص و شیوه بیان آن، متناسب با عظمت و شکوه دوران باستان است؛ البته نحوه پرداختن شاعر به آنها بسیار مهم است. میان اسطوره و حماسه ارتباط نزدیکی وجود دارد. بسیاری از خدایان اقوام کهن به صورت شاهان و پهلوانان در حماسه‌ها ظاهر می‌شوند و بسیاری از شاهان و پهلوانان بزرگ یک قوم در اسطوره‌های آن قوم به صورت خدایان پدیدار می‌گردند. (بهار ۱۳۶۲: ۳۷۴)

حماسه‌ها به‌طور کلی، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- حماسه‌های نخستین: حماسه‌های سنتی یا طبیعی که به صورت شفاهی، سینه‌به‌سینه و نسل‌به‌نسل نقل شده و سپس به شکل مکتوب - و اغلب به صورت شعر - درآمده‌اند؛ مانند شاهنامه، سرود نیلونگن، و ایلید و ادیسه؛

۲- **حماسه‌های ثانویه:** حماسه‌های ادبی یا مصنوعی که حاصل تخیل نویسنده یا شاعر هستند. از این گروه می‌توان به حماسه *انه‌ئید* اثر ویرژیل (۷۰-۱۹ ق. م.)، شاعر رومی، اشاره کرد.

حماسه‌های شرق و غرب چند تفاوت عمده با یکدیگر دارند:

الف- اولین تفاوت به‌لحاظ ساختاری است. در حماسه‌های شرقی، ما شاهد روی دادن چند داستان در کنار هم و به‌اصطلاح، در عرض یکدیگر هستیم؛ مانند داستان‌های *شاهنامه* یا داستان‌های حماسه *گنجی* در ادبیات حماسی ژاپن، اما حماسه‌های غربی یک داستان واحد را در برمی‌گیرند. گاه یک، دو یا حداکثر سه داستان فرعی نیز به آن داستان اصلی پیوند می‌خورد. این داستان‌های فرعی نیز در روند اصلی حماسه موثر هستند و نبود آنها بر سرنوشت قهرمانان تأثیر می‌گذارد؛ مانند *سرود نیبلونگن*. (گولتر ۲۰۱۱: ۴۷)

ب- در حماسه‌های شرقی، از نماد، کنایه و اشاره استفاده می‌شود، اما در حماسه‌های غربی، مطالب بدون هیچ حاشیه، ابهام و کنایه و با صراحت کامل بیان می‌شوند.

پ- در حماسه‌های شرقی، خداوند تنها ناظر بر سرنوشت انسان‌ها و قهرمانان حماسه است، یا به‌طور کلی، وجودی تأثیرگذار بر روند داستان‌ها نیست و نادیده انگاشته شده است، اما در حماسه‌های غربی، معمولاً قهرمانان اثر خدایان یا نیمه‌خدایان هستند. (کوساکابه ۱۳۸۲: ۲۰۴)

در ادامه نگاهی به دو ابرقهرمان حماسی ایران و آلمان می‌اندازیم.

## آبرقهرمان

### الف. رستم دستان

آبرقهرمان یا بزرگترین قهرمان حماسه، قهرمانی است که خارق‌العاده‌ترین رفتارها از او سر می‌زند، بیش از دیگر قهرمانان در حماسه حضور دارد، برجسته‌ترین

چهره حماسه است، رویدادهای گوناگونی با حضور او و به خاطر او روی می‌دهد، ویژگی‌های روحی و جسمی ممتاز و شگفت‌انگیزی دارد، بزرگ‌ترین دشمنان را به مبارزه می‌خواند و در کل، زندگی و سرنوشتی بسیار متفاوت و برجسته‌تر از سایر قهرمانان دارد. رستم، پهلوان ملی ایرانیان، یک ابرقهرمان است. که رستم یلی بود در سیستان منش کردم آن رستم داستان (فردوسی ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۵)

وی با خصایص و ویژگی‌های منحصر به فردی که در میان مردم دارد، یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های اسطوره‌ای ملی است. شجاعت و دلیری‌های او برای دفاع از سرزمین خویش و ایستادگی در برابر هرگونه ستم و زورگویی، ذهن بیشتر شعرا را به خود مشغول کرده است و هرکس با بهره‌گیری از تخیل خویش و با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی، به‌گونه متفاوتی به او پرداخته است. کمتر شاعری می‌توان یافت که در اشعارش از او یاد کرده باشد. صورت اصلی نام رستم، رستختم یا رتوت‌ستختم، ایرانی است. جزء «ستختم»، «ستهم» و «تهم» که به معنی زورمند است، در نام «تخم‌اروپ» (= تهمورث) و «تخم‌سپاد» (= دارنده سپاه دلیر) نیز دیده می‌شود؛ همچنین نام مادر او، رودابک، است که در غرر/خبار *ثعالبی* «روداوذ» و در *شاهنامه* رودابه شده است و این اسم را نیز نلدکه، شرق‌شناس مشهور اتریشی، از اسامی اصیل ایرانی دانسته است. (صفا ۱۳۶۳: ۵۶۳)

نکته قابل توجه دیگر این است که وقتی ما در کنار نام رستم دستان، واژه پهلوان را به‌کار می‌بریم، منظورمان فردی است که هم ابرقهرمان است و ویژگی‌های سلحشوری، اخلاقی و دینی والایی دارد و هم دارای خصلت فتوت و جوانمردی است. از آنجا که پهلوانی از روزگاران کهن در ایران رواج داشته و از رسوم و آیین‌های ویژه‌ای برخوردار بوده، با جوانمردی در هم آمیخته است؛ از این‌رو؛ اشاراتی به آن خالی از لطف نیست. واژه پهلوان به «پهلو» (پرتو= پارس /

پارت) منسوب است؛ به دیگر سخن، پهلوان یعنی ایرانی‌نژاد. پهلوانی از جمله آیین‌های جوانمردی است که در دوره اسلامی رنگ‌وبوی آیین قلندری گرفته است؛ (ولایتی ۱۳۹۲: ۱۴۱) البته لازم است ذکر شود که به جز سلحشوری و جنگاوری، صفات دیگر را در زیگفرید نمی‌بینیم. رستم دستان ایرانیان، هم آبرقهرمان است هم آبرپهلوان، اما زیگفرید ژرمن‌ها فقط آبرقهرمان است. در تشریح ویژگی‌های این دو آبرقهرمان حماسی می‌کوشیم بعضی از ویژگی‌های مشترک آنها را نشان دهیم.

### ب. زیگفرید

زیگفرید، شخصیت اصلی حماسه سرود نیبلونگن و قهرمان بزرگ اسطوره‌های ژرمنی و اسکاندیناوی، پسر شاه زیگموند<sup>۱</sup> است که به روایتی، در دربار شاه دانمارک و به روایتی دیگر، در جنگل نزد آهنگری بزرگ می‌شود. وی شمشیری سحرآمیز به نام بالمونگ<sup>۲</sup> دارد که به وسیله آن، همه دشمنان خود را نابود می‌کند. فانفیر<sup>۳</sup> ازدها را که نگهبان گنج نیبلونگن است، می‌کشد، قلب او را می‌خورد و در خونس غوطه‌ور می‌شود و در پی آن نیرویی تازه می‌یابد که زبان پرنندگان را می‌فهمد و تقریباً رویین‌تن می‌شود. (مولر ۲۰۰۲: ۱۱)

رستم و زیگفرید ویژگی‌های مشترکی دارند:

۱. اولین وجه اشتراک رستم و زیگفرید در قدرت بدنی آنها است. هر دو بسیار قدرتمند هستند، مثل گیل‌گمش، اولین قهرمان اسطوره‌ای بین‌النهرین و هرکول،

---

1. Siegmund

2. Balmung

3. Fanfir



س ۱۲ - ش ۴۲ - بهار ۹۵ - بررسی عناصر مشترک در شاهنامه و سرود نیلونگن / ۱۶۱

قهرمان حماسی یونان؛ البته بخشی از قدرت بدنی آنها مربوط به نیروی ایزدی است. (صفیئی ۱۳۹۱: ۱۱۴)

۲. معمولاً یکی از اعمال قهرمانان حماسی نبرد با موجودات ماورایی است. دومین ویژگی مشترک رستم و زیگفرید نیز کشتن اژدها است؛ زیگفرید فانفیر را می‌کشد و رستم دستان در یکی از ماجراهای هفت‌خان اکوان‌دیو را به هلاکت می‌رساند.

۳. هر دو قهرمان برای کشور و پادشاهشان بسیار جانفشانی می‌کنند و در این راه، روانه سفرهای پرمخاطره می‌شوند.

۴. چهارمین ویژگی مشترک، وجود حیوانات ماورایی است که به نوعی با وجود خود، به هر دو قهرمان کمک می‌کنند؛ سیمرغ به رستم برای شکست دادن اسفندیار کمک می‌کند و زیگفرید با خون فانفیر رویین‌تن و شکست‌ناپذیر می‌شود.

۵. شباهت دیگر، جنگ‌افزار مبارزه آنها است. زیگفرید شمشیر سحرآمیزی به نام بالمونگ دارد که به وسیله آن، دشمنان خود را نابود می‌کند و رستم دارای گرز است که از سام و گرشاسب به وی رسیده است.

۶. زندگی هر دو قهرمان با نیرنگ به پایان می‌رسد؛ زیگفرید با اصابت نیزه‌ای به پشتش که آسیب‌پذیر است، کشته می‌شود و رستم با نیرنگ برادرش، شغاد، و به دست او نابود می‌شود. (بهجت ۱۳۸۶: ۴۰)

### پیرامون فردوسی و شاهنامه

شاهنامه، یگانه اثر فردوسی، روایتی است بالغ بر پنجاه‌هزار بیت از سه مرحله شکل‌گیری تمدن ایرانی: عصر اساطیری، عصر پهلوانی و عصر تاریخی. فردوسی،

راوی ناخودآگاه جمعی و شاهنامه حافظه تاریخی ایرانیان است. موضوع شاهنامه متناسب با جهان‌بینی سراینده‌اش که آمیزه‌ای از بینش خردگرای زرتشتی و بینش وحدانی اسلامی (شیعی) است، گستره‌ای کیهانی دارد: نبرد نیکی و بدی که بن‌مایه‌هایی چون یزدان‌پرستی، آرمان‌گرایی، خردمداری، دادورزی، و شرس‌تیزی حول آن بیان شده است و شاهنامه را از فروغ‌لطیدن در ورطه شووینیسیم و تبعیض نژادی، دینی یا زبانی مصون داشته است؛ از این‌رو، حماسه فردوسی در عین اینکه با دغدغه حفظ تاریخ و زبان ایران‌زمین، هویتی مکتوب برای ایرانیان به ارمغان آورده، به کلان‌ترین مقوله‌های فرامرزی فرهنگی، دینی و معرفتی نیز پرداخته است؛ چنان‌که در هیچ داستانی از شاهنامه نیست که بارقه‌هایی از وحدانیت، نوع‌دوستی و کمال‌گرایی دیده نشود. همه اینها همراه با درک عمیق ادبی فردوسی از مقتضیات و ملزومات حماسه‌سرایی، موجب شده است تا شاهنامه - دست‌کم - در مرزهای فارسی‌زبان، همچون *ایلیاد* در اروپا، معیار حماسه‌سرایی گردد. (قبادی و بزرگ بیگدلی و عباسی ۱۳۸۹: ۱۵۰) بی‌تردید، شاهنامه با شصت‌ودو داستان، نهصدونود فصل و بیش از پنجاه‌هزار بیت، بزرگ‌ترین کتاب ادبی حماسی در جهان است. این منظومه کتاب رزم، حماسه، میهن‌پرستی، صلح‌دوستی، خرد، عدالت، عشق، و هنر است. شاهنامه‌شناسان و محققان همواره بر آن بوده‌اند تا در بین ادبیات ملل سرودهایی را هم‌پای آن یافته و با آن مقایسه کنند. (سلامی و پنجه‌شاهی ۱۳۸۹: ۱۰۱)

## روزگار فردوسی

ایران پس از اسلام تا روزگار نگارش شاهنامه سه مرحله تاریخی، یعنی تهاجم و تسلط اعراب، ظهور و سقوط خاندان‌های اصیل ایرانی، و هجوم ترکان را شاهد

بود. نیمه اول زندگانی فردوسی همزمان بود با فرمانروایی خاندان سامانی بر نواحی شرقی ایران در قرن چهارم و نیمه دوم زندگی وی مصادف بود با حکمرانی غزنویان بر بخش‌های وسیع‌تری از ایران که تا اوایل قرن پنجم ادامه یافت. در این دوران، پس از گذشت دو‌یست‌سال از حمله اعراب، رفته‌رفته به چند دلیل، از تسلط و نفوذ آنها بر ایران کاسته شد؛ نخست اینکه از مقام خلافت، تنها نامی تشریفاتی به‌جا مانده بود، دوم اینکه خاندان‌های اصیل ایرانی مانند صفاریان، دیلمیان و آل بویه در گوشه و کنار ایران سر برآورده بودند و سرانجام اینکه روی آوردن اقوام ترک به فلات ایران از شمال شرق و پیشروی آنها به سوی غرب، ناحیه‌ای وسیع از دیوار چین تا شام، یعنی بخش اعظم جهان اسلام را گستره نفوذ آنها کرده بود. (قبادی و بزرگ بیگدلی و عباسی ۱۳۸۹: ۱۵۱)

در شکل‌گیری شاهنامه به‌لحاظ تاریخی - اجتماعی عواملی نقش داشتند که عبارتند از:

۱- سامانیان که خود ایرانیانی اصیل از شمال خراسان بزرگ بودند و خود را از نژاد ساسانیان می‌دانستند، در کسوت مبلغان و مروّجان فرهنگ و تمدن ایرانی، سیاستی موسوم به «سیاست نژادی» در پیش گرفته بودند. این سیاست درواقع، نوعی رنسانس فرهنگی محسوب می‌شد و نژادگان ایرانی را از گوشه و کنار این سرزمین، به سرایش، تألیف و ترجمه کتاب‌ها و رساله‌های گوناگون به زبان فارسی برانگیخته بود؛ به‌ویژه تب شاهنامه‌سرایی هم به‌واسطه تشویق شاهان سامانی و هم به سبب اوج‌گیری نهضت‌های شعوبی ضد عربی رواج یافته بود؛ به‌گونه‌ای که در کمتر از یک قرن، چندین شاهنامه منشور و منظوم به وجود آمد؛ از جمله شاهنامه ابومنصوری، شاهنامه دقیقی و شاهنامه فردوسی. (صفا ۱۳۶۳: ۳۶)

این دوران درخشان فرهنگی فرصتی مغتنم برای بازیابی فرهنگ ایرانی در برابر فرهنگ بدوی اعراب بود؛ زیرا چنان‌که از شواهدی مانند آثارالباقیه بیرونی

برمی‌آید، حکام عرب در دوران تسلط بر ایران، آگاهانه در پی زوال فرهنگ و زبان ایرانی بودند؛ چراکه آن را از مجوس می‌دانستند؛ (بیرونی ۱۹۲۳: ۲۲) از نمونه‌های اقدامات اعراب در این راستا، یکی مجبور کردن ساکنان بخارا به تقسیم خانه خود با اعراب مهاجر و دیگری مأمور کردن سعد ابی وقاص برای نابود کردن کتاب‌های گردآمده در کتابخانه‌های ایرانی بود. (زرّین‌کوب ۱۳۷۸: ۱۱۸) این‌گونه تلاش‌های حکام عرب برای هویت‌زدایی از ایرانیان، چنان تأثیر عمیق و وسیعی بر جا نهاد که دانشمند صاحب‌مسندی همچون صاحب‌بن عباد مدعی شد هر روز در آینه نمی‌نگرد مبادا چشمش به چهره‌ای اعجمی بخورد! (ریاحی ۱۳۷۵: ۱۰۸) تأثیر همین رفتارها بود که حکام ایرانی‌نژاد طاهری را بر آن داشت تا با این بهانه که با وجود قرآن دیگر به هیچ صحیفه و مکتوبی نیاز نیست، فرمان دهند پاره‌ای کتاب‌های فارسی موجود در ملکشان سوزانده شود. (همایی ۱۳۷۵: ۴۲)

۲- نفوذ روزافزون اقوام و غلامان ترک در میان طبقات گوناگون جامعه ایرانی از دیگر دلایل قوت گرفتن حس وطن‌پرستی، به‌ویژه در میان خاندان‌های اصیل ایرانی بود؛ زیرا برخلاف اعراب که با وجود عرب‌گرایی و ایران‌ستیزی، دست‌کم فرهنگ قرآنی را نیز با خود به ارمنان آورده بودند، میهمانان ناخوانده بیابان‌گرد نه تنها جایگزینی برای بدویت خود نداشتند، بلکه مجری تعصب، غارت و خون‌ریزی بودند؛ چنان‌که با ظهور اولین حکمرانان ترک در ایران یعنی غزنویان، به‌سبب تندروی‌های سیاسی-دینی سلطان محمود و بی‌تدبیری‌ها و بی‌کفایتی‌های سلطان مسعود، زمینه برای رکود و سیر قهقرایی فرهنگی فراهم شد و ایران که به تازگی از یوغ دو‌ست‌سال فرمانبرداری اعراب بادیه‌نشین رسته بود، آماده پذیرش سلطه هزارساله اقوام ترک‌نژاد شد.

۳- دین‌زدگی اجتماعی آن عصر دیگر محرک واکنش در جامعه ایرانی بود؛ بدان معنی که از یک‌سو، به‌واسطه تفسیر غرض‌ورزانه و تبعیض‌گرایانه سیاسی-

اجتماعی حکام عرب از اسلام و قرآن و از سوی دیگر، به علت برخورد متعصبانه و بی‌رحمانه ترکان، به‌ویژه سلطان محمود با فرقه‌های به اصطلاح رافضی و حمایت بسیار از فرقه‌های تندرو سنی مانند کرامیان، آتش نزع، تعصب و ریا میان فرقه‌ها و اقوام مسلمان فروزان شد و دین‌اندیشان عصر همچون فردوسی و سنایی را به روشنگری شاعرانه در این باره فراخواند. (دهمرد ۱۳۸۸: ۲۱-۳۴)

فردوسی که خود نژاده‌ای ایرانی بود و خاطره باشکوه تاریخ تمدن ایران باستان را در ذهن داشت و بیش از نیم‌قرن از عمر خود را در عهد سامانیان فرهنگ‌دوست زیسته بود، اینک پس از رهایی از سلطه اعراب، بار دیگر نشانه‌های سقوط به دست اقوام بیابان‌گرد را احساس می‌کرد و بنیان‌های معرفتی و هویتی فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی را در خطر می‌دید؛ از این رو، چنان‌که بارها در اثر خویش یادآور شده است، بنا بر احساس سه ضرورت کلان، خود را مقید و متعهد به سرایش شاهنامه دید:

۱- حفظ هویت تاریخی ایران‌زمین؛

۲- حفظ معرفت ایرانی - اسلامی؛

۳- حفظ زبان فارسی.

وی رسالت خود را با جست‌وجو و گردآوری منابع مکتوب و روایات شفاهی آغاز کرد و سی سال در این راه رنج برد. فرزند خود را از دست داد، به فقر و تنگنای معیشتی افتاد، مغضوب سلطان واقع شد، و روزگاری را در تعقیب و گریز به سر برد؛ با این حال، سرانجام، به هنگام مرگ، از حق تدفین در قبرستان مسلمانان نیز محروم شد. فردوسی این همه را آگاهانه به نیت جلوگیری از گسست زنجیره تاریخ و تمدن ایران‌زمین به دوش کشید؛ پس آشکار است که او تعهد داشت که شاهنامه را بسراید؛ تعهدی که شرایط عصر و ضرورت تاریخ بر دوش وی نهاده بود؛ به‌گونه‌ای که اگر او یا هر ادیب دیگر این رسالت را به

دوش نمی‌گرفت، بسیاری از حلقه‌های هویتی و معرفتی که ایران باستان را به ایران اسلامی پیوند می‌زند، ناپیدا می‌شد. از این منظر، شاهنامه در واقع، حماسه‌ای است که شکاف میان دو دوره تاریخی یک ملت را پر می‌کند. (دهمرده ۱۳۸۸: ۳۵)

### جهان‌بینی در شاهنامه

فردوسی در شاهنامه اساسی‌ترین مسائل زندگی آدمی را مطرح می‌کند؛ مسائلی چون خرد، آزادی، سرنوشت، و مرگ که بشر امروزه نیز با آنها روبه‌رو است. نگرش فردوسی به هرکدام از این مسائل، خاص و درخور تعمق است؛ نگرشی که هم ریشه در اندیشه‌های ایران پیش از اسلام دارد و هم مایه از این دین نوپا و قدرتمند گرفته است. باورهای فردوسی و جهان‌بینی وی نسبت به تمامی مسائل پیرامون و درون انسان، شگفت‌انگیز است. (اسلامی ندوشن ۱۳۸۶: ۱۳) نکته مهم در مورد شاهنامه محبوبیت بسیار آن در میان مستشرقان و اندیشمندان سراسر دنیا است. این نکته می‌تواند دو دلیل داشته باشد: نخست جهان‌بینی فردوسی و دوم تأثیر و ظهور آن در شاهنامه. این کتاب می‌تواند رهنمودی برای تمام جهان به‌شمار آید. پیام‌های نهفته در متن آن به اندازه‌ای کامل، انسانی و حقیقی‌اند که هیچ‌کس را یارای انکار و مقابله با آنها نیست. (همان: ۱۴) مهم‌ترین و والاترین درون‌مایه‌های شاهنامه که در واقع، حاصل جهان‌بینی و نگرش خاص فردوسی است و موجب شده است که این کتاب به کتابی برای تمامی عصرها و تمامی سرزمین‌ها تبدیل شود، عبارتند از:

۱- انسان و انسانیت: فردوسی در اثر خود، انسانی را به تصویر کشیده است که با وجود از خاک بودن، به والاترین مرتبه انسانی می‌رسد؛ آدمیزاده‌ای که آمیزه‌ای از خور، خواب، خشم و شهوت است با خردورزی، خویشنداری، تعبد و

احساسات. او از آغاز آفرینش در کالدهای متفاوتی ظاهر می‌شود، شخصیت‌های گوناگونی می‌پذیرد، اهورایی و اهریمنی می‌شود تا در نهایت، این همه تعدّد و کثرت به «وحدت» برسد؛ وحدتی که «انسان کامل» را از دیدگاه فردوسی نمود می‌بخشد. (اسلامی ندوشن ۱۳۸۶: ۱۵) نمونه کامل و بارز انسان شاهنامه رستم است که در بخش آبرقهرمان شاهنامه به‌طور کامل، به شخصیت وی پرداخته شد؛ از این‌رو، در اینجا به‌طور مختصر، تنها به بیان دیدگاه فردوسی درباره انسان خوب در داستان رستم و اسفندیار پرداخته می‌شود.

بنا به دیدگاه فردوسی، انسان باید آزاده باشد. رستم آزاده‌مردی نمایانده می‌شود که هرچه و هرکس را که بخواهد این آزادی را از وی بستاند، نابود می‌کند. او برای نگاهداشت این آزادی از همه چیز صرف‌نظر می‌کند و حتی جان خویش را به مخاطره می‌اندازد. رستم در تمام زندگی، در پی یافتن نام است و از ننگ دوری می‌ورزد. از دید رستم، انسان خوب کسی است که «کفی راد دارد، دلی پر ز داد». در شاهنامه، «داد» معنای وسیعی دارد؛ از جمله انصاف و حق‌طلبی. (همان: ۲۱) انسان نیکی که در ذهن رستم نقش بسته است، تن به هرگونه نوآوری نمی‌دهد. وی اعتقادی به دین زرتشت ندارد. نوآوری‌های این دین برای وی قابل هضم نیست. او نمی‌تواند گشتاسپ را بدون داشتن هیچ نژاد یا هنر، یا برتری، تنها به خاطر اینکه وارث دین بهی است، ستایش کند. رستم از تن دردادن به هرگونه بندگی و حقارت روی‌گردان است. در نظر او، چیز نویی که ثمره‌اش، تعبّد، تحجّر، و غرور باشد، انسان و انسانیت را تهدید می‌کند. (همان: ۲۲) از نظر فردوسی، انسان‌ها بر یکدیگر برتری ندارند، مگر به واسطه دو چیز: نخست اینکه با فره ایزدی در پیوند باشند، یعنی اینکه از سوی خداوند به مقام پادشاهی رسیده باشند و دوم اینکه به سبب دلاوری، پاکی، تلاش و رنج‌هایشان، به مقامی فراتر از دیگر انسان‌ها دست یافته باشند.

## ۲- رابطه انسان با خداوند:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد  
(فردوسی ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۴)

نگرش فردوسی نسبت به خدا در همان ابیات نخستین شاهنامه آشکار است؛ خدایی که صاحب جان و خرد انسان و درواقع، تمام هستی او است. زمان‌ها و مکان‌ها در ید قدرتش قرار دارند و خود از درآمدن به مکان و زمان میرا است؛ خدایی که دیده نمی‌شود، خرد و اندیشه آدمی به شناخت او راه نمی‌یابد و چند و چون‌پذیر نیست. خدای شاهنامه، خدایی بی‌واسطه است. اگر از سروشی که بر کیومرث فرودمی‌آید و گودرز در خواب می‌بیند، صرف‌نظر کنیم، تمامی قهرمانان این اثر، چه به هنگام نیایش‌هایشان و چه به هنگام دشواری‌ها، به‌طور مستقیم و بی‌واسطه، با خدا صحبت می‌کنند؛ خدایی که برخلاف خدایان دیگر حماسه‌ها مانند *یللیاد*، هیچ جنبه زمینی ندارد. مقدس و مبرا از عناصر زمینی و جسمی است و همه‌جا همراه قهرمان است. گام‌به‌گام با او پیش می‌آید، پناه و ملجأ او و مصداق خیر مطلق و یادآور همیشگی این خیر برای بشر است. تنها پس از ظهور زرتشت است که سخن از واسطه به میان می‌آید. (صفا ۱۳۶۳: ۴۶) در مقابل، در حماسه *نیبلونگن* هیچ اثر و نشانه‌ای از دین و خدا مشاهده نمی‌شود.

۳- **نبرد میان خیر و شر:** شاهنامه بهترین و والاترین اثری است که پیکار نیکی و بدی را به نمایش می‌گذارد. در آیین مزدیسنانی، جهان میان دو منبع قدرتمند خیر و شر تقسیم شده است. آفرینش، رهبری و پاداش گروه خیر و نیکی بر عهده اهورا، خدای پاکی، و رهبری گروه پلشتی و شر بر دوش اهریمن، خدای بدی، است. اهورا و اهریمن تا جهان بر پا است، با یکدیگر در پیکارند. هر از چندگاهی یکی بر دیگری پیروز می‌شود و چندی می‌گذرد و بر اثر رویدادهایی، آن دیگری پیروز می‌گردد.



۴- سرنوشت بشر: در شاهنامه بارها و بارها اعتقاد به وجود جهانی پس از مرگ و اینکه انسان پادافره شوم کارهای بد و پاداش نیک کارهای خوب خویش را می‌بیند، نمایان شده و از بهشت و دوزخ و جاودانگی آنها سخن به میان آمده است. انسان‌ها نادانسته به ناکجاآباد مرگ نمی‌روند، بلکه هرکسی به‌آسانی، می‌تواند با توجه به اعمالش دریابد که در سرای دیگر چگونه خواهد بود؛ زندگی‌ای همراه با خوشی جاودان خواهد داشت، یا توأم با درد و اندوهی جانکاه. تصور جهانی دیگر نشأت‌گرفته از جهان‌بینی خاص فردوسی است که مرگ را آسان‌تر، زندگی را شادتر و پربارتر و فرجام انسان‌ها را به دور از بیهودگی و پوچی نشان می‌دهد. در شاهنامه سرنوشت به دست خود انسان نیست. قضا و قدر بر وی حکم می‌راند. گاه این عناصر چنان بر سرنوشت او چیره هستند که تدبیر، اندیشه، و احساس قدرت جلوه نمی‌یابد. (همان: ۵۰)

### شرح حماسه نیبلونگن لید

سرود نیبلونگن منظومه‌ای حماسی و حاصل افسانه‌های مختلفی است که ذهن شاعرانه اقوام ژرمنی در طی قرن‌ها آنها را پرورانده است. نیبلونگن در اسطوره‌های ژرمنی، از جمله موجودات بسیار کوتاه‌قامت است که در جهان زیرین، به نام «سرزمین مه» سکونت دارند و به سبب نام شاهشان، نیبلونگ،<sup>۱</sup> به این نام خوانده می‌شوند. آنها گنجی بزرگ در زیر زمین دارند. زیگفرید پس از کشتن شاه آنها و پیروزی بر کوتوله‌ای به نام آلبریش<sup>۲</sup> به این گنج دست می‌یابد. پس از آن، نخست صاحبان گنج، یعنی زیگفرید و جنگاورانش و سپس

---

1. Nibelung

2. Alberich

بورگوندها نام نیپلونگن را برای خود انتخاب می‌کنند. در ضمن، واژه لید<sup>۱</sup> در زبان آلمانی، به معنی سرود است. (زیمروک ۲۰۰۸: ۲۹)

بورگوندها قومی ژرمنی از تبار اسکاندیناویایی هستند که نخست در جنوب شبه‌جزیره اسکاندیناوی و کرانه‌های بالتیک می‌زیستند، سپس به صورت متحدان رومیان در شرق گُل و در آلمان علیا ساکن شدند. حکومت آنها در اوایل قرن پنجم میلادی، تا رود راین گسترش یافت. پایتخت آنها ورمس،<sup>۲</sup> شهری آلمانی واقع در کنار رود راین، بود. پادشاهی آنها دیری نپایید و براساس افسانه نیپلونگن، به دست هون‌ها،<sup>۳</sup> اقوام وحشی و جنگجوی آسیایی، منقرض شدند.

این منظومه اثر شاعری اتریشی است که در آغاز قرن سیزدهم، آن را در سی‌ونه فصل و دو بخش تدوین کرد. بخش اول نوزده فصل دارد و با مرگ زیگفرید پایان می‌یابد. در این بخش، بیشتر سرودها در شهر ورمس و در کنار رود راین و کاخ گونتر<sup>۴</sup> روی می‌دهد. گونتر پادشاهی را میان برادران خود، گرنوت و گیسلر، تقسیم می‌کند. مادر خردمندان با هنر پیشگویی و خواهرشان، کریمهیلده<sup>۵</sup> که زیباترین دوشیزه بورگوند است، در کنار آنها زندگی می‌کنند. شبی کریمهیلده خواب هراسناکی می‌بیند؛ باز دست‌آموز او از دامنش پرواز می‌کند، اما ناگهان در آسمان به دست دو عقاب پاره‌پاره می‌شود. این خواب خبر از عشق و بدبختی دارد. کریمهیلده می‌خواهد با امتناع از ازدواج، جلوی این درد و رنج را بگیرد، اما سرنوشت با او مخالفت می‌کند؛ چون زیگفرید را به دربار برادر او می‌فرستد و

---

1. Lied

3. Huns

5. Krimhilde

2. Worms

4. Gunther

کریمهیلده با یک نگاه شیفته این قهرمان جوان می‌شود. در این زمان، زیگفرید گنج نیلونگن را در تصرف خود دارد.

زیگفرید با غوطه‌ور شدن در خون اژدها رویین تن می‌شود، اما یک نقطه در میان کتف او به علت چسبیدن یک برگ درخت زیزفون به آن، آسیب‌پذیر باقی می‌ماند. (این مسأله یادآور پاشنه آشیل و آسیب‌پذیری اسفندیار از ناحیه چشمانش است) در این بین، گونتر از زیگفرید می‌خواهد تا او را در راه رسیدن به برونهیلده،<sup>۱</sup> ملکه زیبای ایسلند، یاری کند. برونهیلده قدرتمندترین زن دوران خود است و برای ازدواج، آزمونی سخت برای خواستگاران‌ش تدارک می‌بیند. زیگفرید با پوشیدن شنل جادویی، نامریبی می‌شود و به گونتر کمک می‌کند تا در این نبرد پیروز شود.

مراسم ازدواج گونتر با برونهیلده و زیگفرید با کریمهیلده در یک روز، در کنار رود راین و در کاخ پادشاهی گونتر برگزار می‌شود، اما دوران شادی دیری نمی‌پاید. در مشاجره میان برونهیلده و کریمهیلده، ملکه ایسلند به فریب گونتر پی می‌برد و تصمیم می‌گیرد تا این توهین را جبران کند. در این میان، هاگن، وزیر مکار گونتر، وظیفه انتقام از زیگفرید را به عهده می‌گیرد. ابتدا با حيله راز آسیب‌پذیری زیگفرید را از زبان کریمهیلده بیرون می‌کشد، سپس در شکار از پشت به او خنجر می‌زند. زیگفرید در حالی که قاتلان خود را نفرین می‌کند، کشته می‌شود و گنج افسانه‌ای به تصرف پادشاه بورگوندها، گونتر، درمی‌آید.

بخش دوم که شامل بیست فصل دیگر است،<sup>۲</sup> اتسل<sup>۲</sup> را نشان می‌دهد که همسر خود را از دست داده است و قصد دارد از کریمهیلده خواهر گونتر، شاه بورگوندها،<sup>۳</sup> خواستگاری کند. (بهجت ۱۳۸۶: ۳۲) کریمهیلده، پس از مرگ همسر خود، فقط برای انتقام گرفتن به زندگی ادامه می‌دهد؛ به همین دلیل، با آتیلا،

---

1. Brunhilde

2. Etzel

3. Burgunden

پادشاه هون‌ها، ازدواج می‌کند. تنها به شرطی که آتیلا و خدمت‌گزارش برای اطاعت از او سوگند یاد کنند. از آن پس، کریمهیلده دوازده‌سال در دربار اِتسل زندگی می‌کند، تا سرانجام زمان انتقام فرامی‌رسد. گونتر با همراهان خود، با وجود هشدار هاگن به سرزمین هون‌ها می‌رود. در طی ضیافت بزرگی که تمام بزرگان بورگوند در آن حضور دارند، سربازان با اشاره بلودلین، برادر اِتسل، و به خواهش کریمهیلده، تمامی سرداران را می‌کشند. هاگن برای انتقام، اورتلیب، فرزند اِتسل، را می‌کشد. شاه هون‌ها که تا آن زمان کوشیده است در این جریان وارد نشود، مجبور می‌شود فرمان حمله را صادر کند. کریمهیلده برای انتقام بیشتر، فرزند دیگر خود را به نبرد با گونتر وامی‌دارد، اما گونتر فرزند را در مقابل چشمان مادر می‌کشد. در نبرد بزرگی، تمامی بورگوندها و هون‌ها کشته می‌شوند. خدمت‌گزار آتیلا از کریمهیلده خواهش می‌کند تا او را وادار به مبارزه نکند، اما ملکه نمی‌پذیرد و در نبرد بزرگی دیگری این خدمت‌گزار نیز کشته می‌شود. شب‌هنگام، به فرمان کریمهیلده، آتش بزرگی در تالار برپا می‌شود. یکی از بزرگان پیرو آتیلا، هاگن و گونتر را اسیر می‌کند و نزد کریمهیلده می‌برد و التماس می‌کند تا ملکه از جان این دو تن درگذرد، اما بانوی زیبای رود راین که دیگر احساسی در قلب خود ندارد، خواهش او را نمی‌پذیرد. کریمهیلده با اصرار، از هاگن می‌خواهد تا جای گنج نیبلونگن را فاش کند، اما هاگن نمی‌پذیرد و ملکه با شمشیر زیگفرید سر از تن هر دوی آنها جدا می‌کند. یکی از اسیران بورگوند در مقابل، با کریمهیلده مبارزه می‌کند و در نهایت، او را می‌کشد و منظومه با مرگ ملکه پایان می‌یابد. در این اثر، آتیلا دیگر یک بلای آسمانی نیست. او پادشاهی است صلح‌جو که میلی به مبارزه و کشورگشایی ندارد.

در سرود اصلی، نابودی بورگوندها به دست آتیلا صورت می‌گیرد. کریمهیلده هم به دست خود، از برداران و وزیر آنها انتقام می‌گیرد، سپس تالار اِتسل را به

آتش می‌کشد و خود نیز در شعله‌ها نابود می‌شود. در افسانه‌های اسکاندیناویایی، گونتر قهرمان داستان است، اما در داستان‌های ژرمنی، هاگن نقش غالب را ایفا می‌کند. در واقع، این شخصیت نمود کاملی از نژادپرستی آلمانی و تقریباً با همان خصوصیات اخلاقی است. در کل، سرود نیبلونگن بزرگ‌ترین اثر حماسی آلمانی است و خواندن آن برای داشتن دانشی در مورد افکار این سرزمین ضروری به نظر می‌رسد. در واقع، سرود نیبلونگن در ادبیات آلمانی و اسکاندیناویایی، جایگاهی همچون شاهنامه در ادبیات فارسی دارد. (سعادت ۱۳۸۱: ۹-۱۵)

### روزگار شکل‌گیری سرود نیبلونگن

هیچ اثر حماسی را نمی‌توان جدا از ساختار تاریخی و شرایط اجتماعی و فرهنگی آن بررسی کرد؛ (اسلامی ندوشن ۱۳۷۶: ۸۶) از این رو، پیش از پرداختن به موضوع اصلی این بخش، به شرایط اجتماعی و فرهنگی قرون وسطی، که زمینه‌ساز ظهور حماسه نیبلونگن است، به‌طور مختصر اشاره می‌شود. قرون وسطی در تاریخ اروپا و مخصوصاً اروپای غربی، دوره بین قرون قدیم و قرون جدید است. آغاز و پایان دقیقی نمی‌توان برای قرون وسطی در نظر گرفت؛ زیرا در مراحل ابتدایی و انتهایی این دوره، تحولات تدریجی بوده است. این دوره در آلمان و اتریش، خاستگاه نیبلونگن، از اواخر سده ششم میلادی آغاز می‌شود و تا سده پانزدهم نیز ادامه می‌یابد. در صدر این دوران، رواج مسیحیت و غلبه آن بر تمامی شعائر زندگی انسان‌ها دیده می‌شود. کلیسای قرون وسطی با هر اندیشه، جهان‌بینی و جنبشی که با نظر کشیشان مخالف و یا در تضاد با دستورالعمل‌های آنان بود، به شدت برخورد می‌کرد و آن را پیکار با خداوند تلقی می‌نمود و عامل آن را به شیوه‌های گوناگونی مجازات و نابود می‌کرد. اغلب کتب بر جای مانده از این دوره بسیار مذهبی هستند. (زرشناس ۱۳۸۱: ۴۱-۴۲) هرچه از قرون وسطی به

سده پایانی آن نزدیک‌تر شویم، نفوذ عنصر مسیحیت کم‌رنگ‌تر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که از قرن چهاردهم، نخستین طغیان‌ها بر ضد میراث مسیحیت و هر نوع تفکر دینی شروع می‌شود. قرون وسطی به‌لحاظ زندگی اجتماعی و سیاسی، مبتنی بر نوعی نظام ملوک‌الطوایفی بوده و نظام اقتصادی آن تکیه بر زندگی اقتصادی فئودالی داشته است. در قرون وسطی، برخلاف امروز، مفهوم ملت-دولت وجود نداشت؛ مثلاً تنها دو کشور فرانسه و انگلیس نظام متمرکز و منسجم داشتند، از کشورهای آلمان، دانمارک، بلژیک و... خبری نبود و به جای اینها، تعلقات قومی و قبیله‌ای وجود داشت. (همان: ۴۲)

حماسه نیبلونگن در حدود ۱۲۰۰ میلادی، یعنی سده‌های پایانی قرون وسطی سروده شده است. در این دوران، تسلط مسیحیت مانند قبل نبود و کمابیش از غلبه آن کاسته شده بود و نیز تعقل و تفکری که بر پایه دین نبود، اندک‌اندک رشد می‌کرد. این تاریخ بهترین زمان برای مکتوب شدن حماسه‌ها بوده است؛ زیرا هرچند ترس از مخالفت با کلیسا هنوز وجود داشت، ابراز عقیده و نوشتن متون غیر مذهبی دیگر آن‌چنان تهدیدی برای اندیشمندان و به‌ویژه، شاعران و نویسندگان به شمار نمی‌آمد؛ با این حال، بسیاری از آنان از برج‌گذاشتن نام خویش در حماسه پرهیز کرده‌اند. به‌طور کلی، در قرون وسطی، به‌خصوص تا پایان سده سیزدهم، نویسندگان بیشتر آثار غیر مذهبی نامعلوم و گمنام هستند. (لیچستايد ۱۹۹۱: ۲)

### جهان‌بینی در حماسه سرود نیبلونگن

در این حماسه به زندگی و مرگ دو قوم کهن و باستانی پرداخته شده است. این اثر درون‌مایه‌ای غیر مذهبی دارد و نویسنده آن حتی پای را از این فراتر نهاده، به مقابله با برخی اعتقادات مذهبی برخاسته است؛ برای مثال، شاعر نیبلونگن به

اتسل که پادشاهی کافرکیش است، شخصیتی بسیار منطقی‌تر، صلح‌جو تر و داناتر بخشیده است تا به گونتر که پادشاهی مسیحی است.

در جامعه پررعب و وحشتی که تحجر در آن رواج داشته است، انتظار نمی‌رود اثری ظهور یابد که جهان‌بینی خاص و مترقی را منعکس کند، اما شاعر و نویسنده نیز نمی‌تواند از گونه‌ای جهان‌بینی و نگرش به مسائل زندگی انسان و پیرامونش بی‌بهره باشد. شاعر نیلونگن نیز با توجه به این نکته که خفقان قرون وسطایی را تجربه کرده است، از این قانون مستثنی نیست. (بهجت ۱۳۸۶: ۳۵) در ارتباط با مقوله جهان‌بینی، در این حماسه به نکات زیر می‌توان اشاره نمود:

۱- انسان و انسانیت: در جهان‌بینی شاعر نیلونگن، همه چیز در ظاهر افراد خلاصه می‌شود. انسان‌های نیلونگن تنها صورتکی از انسان هستند. آنها هیچ ژرفا و پس‌زمینه‌ای ندارند. حتی جسم بودن آنها نیز سطحی است و محدود به ظاهری تنها برای دیده شدن و حضور یافتن است. (مولر ۲۰۰۲: ۶) انسان‌ها در حماسه نیلونگن به نمادهای نیکی و پلیدی تقسیم نمی‌شوند. به نظر می‌رسد که همه قهرمانان داستان روی خط مسابقه‌ای ایستاده‌اند که با شروع داستان به سمت سقوط و انحطاط پیش می‌روند. در این حماسه اثری از انسان کیهانی نیست. انسان‌ها آرمانی و تاریخی هستند و با لغزش‌هایشان به سمت سقوط پیش می‌روند. مهم‌ترین شباهت بن‌مایه نیکی و پلیدی در شاهنامه و سرود نیلونگن لغزش قهرمانان است که منجر به سقوط آنها و نابودی خودشان و دیگران می‌شود. در سرود نیلونگن دوره‌های فرمانروایی نیکی و پلیدی را مانند شاهنامه به صورت مطلق نمی‌بینیم. از آنجا که در این اثر انسان کیهانی وجود ندارد، خواننده همواره با فرآیند لغزش، سقوط و انحطاط روبه‌رو است. انسان آرمانی در سرود نیلونگن در روندی سریع، به انسان تاریخی و ناهنجار تبدیل می‌شود. (رحمانی مفرد ۱۳۹۰: ۷۹-۸۰)

۲- **خداوند و مذهب در جهان‌بینی شاعر:** گفته شد که در سرود نیلیونگن همه چیز براساس ظاهر انسان‌ها سنجیده می‌شود. این حماسه در زمانی شکل گرفته است که تسلط مسیحیت به اوج خود رسیده بود، اما به جز اشاره به برخی از مراسم و آیین‌ها مانند به کلیسا رفتن یا مراسم عید پاک، نیایش‌های بامدادی بانوان، و حضور یک کشیش مذهب نمود بسیار کم‌رنگی در آن دارد.

۳- **مرگ و نابودی:** در این اثر، همه چیز به نیستی و مرگ می‌انجامد؛ مرگی زودرس، ننگین و برخاسته از کینه و حسادت. تمام قهرمانان اصلی هم خود به قتل می‌رسانند و هم کشته می‌شوند. زیگفرید، گونتر، کریمهیلده، هاگن، گیزلهر، گرنوت، و فولکر اسیر این قانون هستند. تنها دو تن از قهرمانان مهم، یعنی برونهیلده و ایتسل از فرجام مرگ در امان می‌مانند.

۴- **حاکمیت سرنوشت:** قضا و تقدیر از پیش تعیین شده‌ای بر تمامی انسان‌ها حکم می‌راند؛ تقدیری که همیشه شوم است و فرجام ناخوشایندی را برای تمامی قهرمانان رقم می‌زند. دسیسه‌های تقدیر در این حماسه بسیار ظریف و پیچیده است. انسان‌ها همه بازیچه‌های این تقدیر هستند. عده‌ای زودتر و عده‌ای دیرتر فریفته بازی آن می‌شوند و به دام هلاکت می‌افتند. آدمی با اینکه می‌داند چه بر سرش خواهد آمد، نمی‌تواند با این سرنوشت مقدر محتوم مبارزه کند. حتی نمی‌تواند از آن بگریزد. (زیمروک ۲۰۰۸: ۱۹۵)

### برخی ویژگی‌های مشترک در محتوای دو حماسه

وقتی که بحث از مقایسه دو اثر به میان می‌آید، خواه این دو اثر زبان مشترکی داشته باشند خواه زبانی متفاوت، توجه به چند عنصر مهم و اصلی بدیهی می‌نماید: الف- ساختار ظاهری دو اثر، ب- محتوای کلی دو اثر، ج- بن‌مایه‌های مشترک. (بهجت ۱۳۸۶: ۳۷) با توجه به جایگاه شاهنامه نزد ایرانیان و سرود



نیلونگن نزد آلمان‌ها می‌توان به برخی نکات جالب توجه درباره ویژگی‌های مشترک آنها دست یافت.

الف. نخستین ویژگی مشترک شیوه روایت آنها است. هر دو حماسه به صورت شعر سروده شده‌اند که از دیرباز، بهترین، ماندگارترین و به یادماندنی‌ترین شکل برای بیان درونیات بوده است.

ب. شاهنامه و سرود نیلونگن هر دو در قالب حماسه سروده شده‌اند. اصلی‌ترین موضوع در حماسه، جنگ در جلوه‌های گوناگون آن است؛ پیکار میان خیر و شر، انسان‌های طبیعی و ماورایی و حتی حیوانات. دلایل این کارزارها از عشق، کین، حسد، و جاه‌طلبی گرفته تا عرق ملی، اجبار، و خدعه، همه و همه مانند پس‌زمینه‌ای هستند که تمام حماسه‌ها در آن چیده می‌شوند و هر کدام جایی می‌گیرند و تبلور می‌یابند؛ (سرامی ۱۳۷۸: ۲۷۹) در شاهنامه، سیمرخ، پرنده افسانه‌ای، و در سرود نیلونگن، فانفیر، اژدهای مخوف، نقش برجسته‌ای ایفا می‌کنند و بر سرانجام داستان و سرنوشت ابرقهرمانان آن بسیار تأثیر دارند.

ج. در هر دو اثر، ما شاهد دو ابرقهرمان رویین‌تن به نام‌های رستم و زیگفرید هستیم که تقریباً دارای عملکرد مشابهی هستند و حتی مرگ آنها بسیار اندوهبار و تراژیک است.

د. هر دو حماسه می‌کوشند روح سلحشوری و پهلوانی را در میان ملت خود نشان دهند.

ه. با نگاه کلی‌تر می‌توان در هر دو اثر، رویدادهای مهم و مشترکی مثل مرگ، سفر، میهمانی و بزم، ازدواج، و عشق را مشاهده نمود.

و. زبان فارسی نوین از مهم‌ترین زبان‌های هندوژرمنی در آسیای جنوب غربی به‌شمار می‌رود. این زبان به شاخه ایرانی خانواده زبانی هندواروپایی تعلق دارد و زبان رسمی در ایران، تاجیکستان، و افغانستان است. زبان آلمانی نیز به شاخه

غربی زبان‌های ژرمنی اختصاص دارد و در آلمان، اتریش، سوئیس و نیز در سایر کشورهای اروپای مرکزی تکلم می‌شود. (البرزی ۱۳۸۸: ۱۰-۱۱)

## نتیجه

اسطوره‌ها بازمانده تاریخ تمدن بشری هستند که سینه‌به‌سینه از گذشتگان به ما رسیده‌اند و به معنای خاص، شرح و روایت کارهای سترگ یا وصف اشخاصی هستند که واقعاً وجود تاریخی داشته‌اند و یا واقعی‌بودنشان تصدیق می‌شود، اما تخیل انسان‌ها آنها را دگرگون کرده و سنت درازنفسی بدان‌ها شاخ و برگ داده است.

نیرومندترین چهره‌های پهلوانی و ابرقهرمانی ایرانی و آلمانی، رستم و زیگفرید هستند که با اعمال خارق‌العاده خویش، جایگاه بسیار منحصربه‌فردی در تاریخ حماسی جهان به خود اختصاص داده‌اند. داستان این دو شخصیت در دو اثر *شاهنامه* و *سرود نیلونگن روایت شده است*. این دو اثر حماسی به‌صورت شعر سروده شده‌اند. هر دو، یکی در شرق و دیگری در غرب، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند و وجوه مشترک زیادی مثل درون‌مایه‌های جنگ، کین‌خواهی، و انتقام با یکدیگر دارند.

نکته بسیار مهم در این دو اثر، نقش جهان‌بینی و نگرش خالقان آنها است. در *شاهنامه* اراده «بودن و برجا ماندن» سرزمین ایران با آوایی بلند اعلام شده است. هدف فردوسی نشان دادن انسان کامل است بدون در نظر داشتن مرزها و قراردادهای. در این اثر، والاترین و برترین پیام‌های انسانی را می‌توان دید. جهان‌بینی *شاهنامه* به مهم‌ترین مسائل زندگی آدمی که بشر امروزه نیز با آنها روبه‌رو است، از جمله خرد، آزادی، سرنوشت، و مرگ پرداخته شده است. نگرش فردوسی به هرکدام از این مسائل، خاص و درخور تعمق و تعقل است. در سرود

س ۱۲ - ش ۴۲ - بهار ۹۵ - بررسی عناصر مشترک در شاهنامه و سرود نیلونگن / ۱۷۹

نیلونگن، برخلاف شاهنامه، مذهب و خداوند جایگاه در خور توجهی ندارند. روایت در این حماسه بر دو اصل استوار است: کینه و عشق میان زن و مرد. تمام رویدادها بر پایه این دو اصل شکل می‌گیرند. سرنوشت شخصیت‌ها براساس این دو اصل رقم می‌خورد و مرگ آنها نیز به خاطر این دو اصل روی می‌دهد. این دو مضمون قوی و کهن ژرمنی در کنار جنگ‌ها باعث شده‌اند که سرود نیلونگن حتی تا امروز بر ادبیات و هنر ژرمنی تأثیر داشته باشد.

## کتابنامه

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۸۶. *داستان داستان‌ها*. چ هشتم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۶. *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. چ هفتم. تهران: آثار.
- البرزی، پرویز. ۱۳۸۸. *زبان‌شناسی جمله*. تهران: پایزه.
- بهار، مهرداد. ۱۳۶۲. *ادیان آسیایی*. تهران: چشمه.
- بهجت، حمیده. ۱۳۸۶. «کوششی بر مقایسه شاهنامه و سرود نیلونگن». *مجله پژوهش زبان‌های خارجی*. ش ۴۰.
- بیرونی، ابوریحان. ۱۹۲۳. *آثارالباقیه عن القرون الحالیة*. آلمان: لایپزیک.
- دهم‌رده، برات. ۱۳۸۸. *تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، دیلمیان و غزنویان*. تهران: دانشگاه پیام نور.
- رحمانی مفرد، الهام. ۱۳۹۰. «بررسی تطبیقی نیکی و پلیدی در دو حماسه شاهنامه فردوسی و سرود نیلونگن». *فصلنامه پژوهش ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز*. ش ۲۲.
- ریاحی، محمدامین. ۱۳۷۵. *فردوسی*. تهران: طرح نو.
- زرشناس، شهریار. ۱۳۸۱. «یونان، از روزگاران کهن تا قرن ۶ قبل از میلاد». *دو ماهانه خبری-اطلاع‌رسانی*. س ۸. خرداد تا آبان.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۸. *دو قرن سکوت*. چ نهم. تهران: سخن.
- سرّامی، قدمعلی. ۱۳۷۸. *از رنگ گل تا رنج خار*. چ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- سعادت، اسماعیل. ۱۳۸۱. *سرود نیلونگن*. چ دوم. تهران: سروش.

سلامی، سیدمسعود و پرستو پنجه‌شاهی. ۱۳۸۹. «بررسی تطبیقی نبرد پدر و پسر در دو افسانه ژرمنی و ایرانی «رستم و سهراب/ هیلدبراند و هادبراند»». *مجله مطالعات ادبیات تطبیقی*. س ۵. ش ۱۶.

سیدحسینی، رضا. ۱۳۷۶. *مکتب‌های ادبی*. ج ۱. چ یازدهم. تهران: نگاه.  
صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۳. *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.  
صفیئی، کامبیز. ۱۳۹۱. «نقش و جایگاه اسطوره در آثار فریدریش دورنمات». *رساله دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران*.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۳. *شاهنامه* (بر اساس چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

قبادی، حسینعلی و سعید بزرگ بیگدلی و حجت عباسی. ۱۳۸۹. «بررسی و مقایسه سبک حماسه‌سرایی ایلیاد و شاهنامه از منظر تعهد ادبی»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. ش ۱۸.

کوساکابه، کازو کو. ۱۳۸۲. *مقایسه شاهنامه و گنجی*. تهران: نی.

ولایتی، علی‌اکبر. ۱۳۹۲. *دانشنامه جوانمردی (فتوت)*. ج ۱. تهران: امیرکبیر.

همایی، جلال‌الدین. ۱۳۷۵. *تاریخ ادبیات ایران*. تهران: هما.

### English Sources

Golther, Wolfgang. 2011. *Germanische Mythologie*. Marixverlag GmbH, Wiesbaden.

Lichtenstein, Robert. 1991. *Nibelungenlied*. America: Edwin Mellen Press.

Müller, Jan-Derk. 2002. *Das Nibelungenlied*. Berlin: Erich Schmidt Verlag.

Siemrock, Karl. 2008. *Das Nibelungenlied*. Köln GmbH: Anakonda.

## References

- Alborzi, Parviz. (2009/1388SH). *Zabānshenāsi-ye jomleh*. 1<sup>st</sup> ed. Tehran: Enteshārāt-e Pāzeh.
- Bahār, Mehrdād. (2005/1384SH). *Adyān-e Āsiyāei*. Tehrān: Cheshmeh.
- Bahjat, Hamideh. (2007/1386SH). “Kousheshi bar moghāyeseh-ye Shāhnāmeḥ va soroud-e Nibloungen”. *The Journal of Foreign Languages Study*. No. 40.
- Birouni, Aboureyhān. (1923/1302SH). *Āsār-ol-bāghiyah ’an-alghoroun-ol hāliyah*. Germany: Leipzig.
- Dahmardeh, Barāt. (2009/1388SH). *Tārikh-e siyāsi, ejtemā’i, eghtesādi va farhangi-ye Irān dar dowreh-ye sāmāniyān, Deilamiyān va Ghaznaviyān*. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Payām-e Nour University.
- Eslāmi Nodoushan, Mohammad ’Ali. (1997/1376SH). *Zendegi va marg-e pahlavānān dar Shāhnāmeḥ*. 7<sup>th</sup> ed. Tehrān: Āsār.
- Eslāmi Nodoushan, Mohammad ’Ali. (2007/1386SH). *Dāstān-e dāstān-hā*. Tehrān: 8<sup>th</sup> ed. sherkat-e Sahāmi-ye Enteshār.
- Ferdowsi, Abolghāsem. (1994/1373SH). *Shāhnāmeḥ*. Based on Moscow edition. With the efforts of Sa’eid Hamidiyān. Tehrān: Ghatreh.
- Ghobādi, Hossei-’Ali, Sa’eid Bozorg Bigdeli and Hojjat ’Abbāsi. (2010/1389SH). “Barresi va moghāyeseh sabk-e hamāse sorāei-ye Illiyād va Shāhnāmeḥ az manzar-e ta’ahod-e ’arabi”. *Azād University Quarterly Journal of Mytho-mystic Literature*. No. 18.
- Homāei, Jalāl-oddin. 1996/1375SH). *Tārikh-e adabiyāt-e Irān*. Tehrān: Homā.
- Kusakabeh, Kazuko. (2003/1382SH). *Moghāyeseh Shāhnāmeḥ va Genji*. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Nashr-e Ney.
- Salāmi, Masoud va Parastou Panjeh Shāhi, (2010/1389SH). “Barresi-ye tatbighi-ye nabard-e pedar o pesar dar do afsāneh zhermani, (Rostam o Sohrāb/Hieldbrānd va Hadoberānd) Irāni”. *The Quarterly Journal of Comparative Literature Studies*. Year 5. No. 16. Pp. 99-117.
- Rahmāni Mofrad, Elhām. (2011/1390SH). “Barresi-ye tatbighi-ye niki o palidi dar do hamāseh Shāhnāmeḥ Ferdowsi va soroud-e Nibloungen”. *Azād University Quarterly Journal of Mytho-mystic Literature*. No. 22.
- Riyāhi, Mohammad Amin. (1996/1375SH). *Ferdowsi*. 1<sup>st</sup> ed. Tehrān: Tarh-e now.

- Sa'adat, Esmā'il. (2002/1381SH). *Soroud-e Niblounen*. 2<sup>nd</sup> ed. Tehrān: Soroush.
- Safā, Zabihollāh. (1984/1363SH). *Hamāseh sorāei dar Iran*. Tehrān: Amirkabir
- Safi'I, Kāmbiz. (2012/1391SH). *Naghsh o jāyegāh-e ostoureh dar āsār-e Friedrich Dürrenmatt*. Ph.D. thesis. Science and Research Branch of Tehran Āzād University.
- Sarrāmi, Ghadam'ali. (1999/1378H). *Az rang-e gol tā ranj-e khār*. 3<sup>rd</sup> ed. 'Elmi va Farhangi.
- Seyyed Hoseini, Rezā. (1997/1376SH). *Maktab-hā-ye adabi*. 11<sup>th</sup> ed. Vol. 1. Tehrān: Negāh.
- Velāyati, 'Ali Akbar. (2013/1392SH). *Dāneshnāmeḥ-ye javānmardi (fotovvat)*. 1<sup>st</sup> vol. Tehrān: Amirkabir.
- Zarrinkoub, 'Abdolhossein. (1999/1378SH). *Do gharn sokout*. 9<sup>th</sup> ed. Tehrān: Sokhan.
- Zarshenās, Shahriyār. (2002/1381SH). *Do-māhāneh-ye Khabari Ettelā' Resāni*. Year 8. Khordād tā Ābān.